





حقیقت مظلوم

« استاد دکتر حشمت اله قنبری »

آشنایی با شخصیت و سیره امام علی (ع)





جریان زندگی امیرالمؤمنین علی(ع) در همهٔ مقاطع، خصوصاً در دوران زمامداری آن حضرت، یک جریان مستمر و مربوط به حیات پیامبر اکرم(ص) قبل از خودش، و حیات ائمه معصومین(ع) بعد از وجود مبارک اوست. یعنی ما اگر قرار باشد تفاوت‌ها و تمایزهای دوران امیرالمؤمنین را مطرح بکنیم و بعد بدون اینکه معرفت دقیقی از پیچیدگی‌های زمان پیامبر اکرم(ص) داشته باشیم برخورداری ما از هدایت‌های علی(ع) کم خواهد بود! شاید مثلاً بخش مهمی از مصائب و مشکلات اهل دین و اهل ایمان، به علت درک صحیح نداشتن به همین حقایق است. این‌ها در نوع و جایگاه خودشان با یک مجموعهٔ اتفاق‌ها و رخدادها و مسائلی مواجه بودند که من فکر می‌کنم هیچ وقت در زندگی بشر نظیر آن‌ها قابل تکرار نیست. مثلاً در دههٔ محرم‌الحرام سال ۶۱ تکرارپذیر نیست و منحصر به خودش هست. در هر دو جبهه حق و جبهه باطل انحصارات خودش را دارد. یا در دوران حضرت علی(ع) هم همین‌طور است. واقعه‌ای نظیر واقعه جمل قابل تکرار نیست. واقعه‌ای نظیر واقعهٔ نهروان قابل تکرار نیست.

در دوران پیامبر عظیم‌الشان اسلام هم، همین وضعیت حالا به اشکال مختلف و متنوع دیگری وجود دارد. اگر قرار است بحث علل الأسبابی دقیقی انجام بشود من یک مقدمه‌ای بگویم.



در دوران پایانی حاکمیت عثمان، گزینه‌های دیگری هم برای امر حکومت بودند که هم خودشان رغبت داشتند و هم قشرها و صنوفی از خواص جامعه دنبال مطرح کردن آن‌ها و بعد رأی گرفتن و بیعت گرفتن مردم با آن‌ها بودند. ولی اقبال عمومی مردم به طرف امیرالمؤمنین(ع) آمد. خود این برگشت مردم به طرف حضرت امیر(ع) یک موضوع خیلی مهمی است که به موازات آن خیلی از حقایق را در آینده هم روشن می‌کند. چرا مردم به طرف حضرت علی(ع) آمدند؟ از جنس برخورد امیرالمؤمنین(ع) با مردم، می‌شود دریافت که طبقات مردم برای احیای امر دین و احکام تعطیل شده دین و اقامه راه خدا به طرف امیرالمؤمنین(ع) نیامدند! بلکه شرایط جامعه به طوری شده بود و انحرافی که در جریان زندگی سیاسی و اداری و حکومتی برای مردم تأمین شده بود به جایی رسیده بود که مردم دیگر در سایه‌سار این جنس حاکمیت احساس امنیت و آرامش نمی‌کردند، اموال، دارایی‌ها، نوامیس، عرض و آبرویشان در معرض خطر بود و بعد نگاه می‌کردند می‌دیدند در بین اصحاب پیامبر(ص) آن‌هایی که سابقه‌دارها هستند و خود پیامبر را درک کردند و نفس پیامبر(ص) به آن‌ها خورده است هیچ کسی مانند امیرالمؤمنین(ع) همان زلالی و حلاوت اول را ندارد. منش او و رفتار او در طی این دوران ۳۵ ساله همانند روزگار پیامبر(ص) در ترازوی پیامبر(ص) و در ترازوی وحی بوده است. آن خانه‌ای که از همه پلیدی‌ها و آلودگی‌های دنیا در امن و امان بوده، وجود مبارک او بوده است. سابقه عدالت و حضور حکیمانه و خردمندانه در این دوران ۳۵ ساله گره‌های اساسی را از زندگی مردم باز کرده است. مبهمات فراوانی را روشن کرده است. لذا دنیای آن‌ها مقتضیات حاکمیتی مانند شخصیت امیرالمؤمنین(ع) بود. لذا این‌ها وقتی به طرف امیر(ع)



هجوم آوردند امیرالمؤمنین(ع) نپذیرفت و فرمود که بگذارید من مشاور شما باشم و به شما مشاوره بدهم رأی و نظر من را بگیرید اما من را امیر قرار ندهید! این به معنا و مفهوم این نبود که وجود مبارک او از پذیرش امر حاکمیت اسلامی یک اعراض داشت و خودداری می کرد و طفره می رفت! یا اینکه نه، توانایی انجام این کار را نداشت! هر دوی این ها در او محقق بود. یعنی هم او کسی بود که توانایی و اقتدار کافی را برای اقامه حدود الهی و حاکمیت دینی و حاکمیت اسلامی بر مردم را داشت و هم بر اساس نصّ الهی و نصّ پیامبر اسلام(ص) جایگاه او همین جایگاه بود و در دوران ۳۵ ساله هم، پیوسته ایشان در مواقع و شرایط مختلف و متنوع، مردم را از اعم از خاص و عام جامعه متوجه غفلت از این حق بر زمین مانده کرده بود. اما این ها آمدند یک هجوم بی تعقل بود! آن چنان که وجود حضرت امیرالمؤمنین(ع) تعبیر بسیار شگفت انگیزی دارد، ایشان می فرماید مانند یال گفتار، آن چنان بر من هجوم آوردند که حسنین(ع) نزدیک بود زیر دست و پای آن ها از بین بروند. اینجا دو- سه نکته مهم دارد: حضرات حسنین که کم سن و سال نبودند! تازه راه افتاده نبودند! نونهال نبودند! جوانان برومندی بودند، شخصیت های مؤثری بودند، شناسنامه دار بودند، مردم آن ها را می شناختند. این ها اگر برای امر امام می آمدند در صیانت امر امام باید مؤدب می آمدند. محترم می آمدند معلوم می شود شیوه رفتن این ها به طرف امیرالمؤمنین(ع) یک شیوه مؤدبانه ای نبوده است. چرا مؤدبانه نبوده است؟ برای اینکه این ها یک علی ای را می خواستند که در خدمت آن ها باشد و اگر ایشان در خدمت شان قرار نمی گرفت با او هم مقابله می کردند. لذا امروز، مقتضی مدیریت بر جامعه با شرایط آن ها یک کسی مانند علی بن ابیطالب است.

بعد امام، یال گفتار را مثال می زند. شما ببینید یال اسب خیلی زیباست و خیلی



قشنگ و با حلاوت است. اما یال کفتار وقتی به طینت و جنس رفتاری کفتار رجوع می‌کنیم می‌بینیم که خیلی متعفن است، خیلی درهم ریخته است، خیلی ناهنجار است، خیلی نابسمان است. امام این‌ها را می‌دانست، و می‌دانست این‌ها محصول یک تربیت غلطی است که الآن آمده، و این جمعیت و این مردم، در طبقات و صنوف مختلف، دیگر ظرف وجودشان آمادگی پذیرش حق را به آن معنایی که امام می‌خواهد، ندارد. لذا فشار آوردند، هجوم آوردند برای امام(ع) وظیفه شد و تکلیف شد که ولایت و امیری را بر اهل دین را پذیرا باشد. امیری‌ای که معلوم نبود به او می‌دادند! این‌جا یک نکته‌ای است ببینید ما خلافت و جانشینی را از سوی پیامبر اکرم(ص) می‌دانیم. امیری برای امیرالمؤمنین(ع) یک چیزی نبود که مردم داشته باشند و به علی بن ابیطالب بدهند. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) بر اساس نصّ الهی و هدایت کرّار و پیوسته پیامبر اکرم(ص) اولین و آخرین امیرالمؤمنین بود. چه مردم می‌خواستند و چه نمی‌خواستند. چه مردم اراده می‌کردند و چه مردم اراده نمی‌کردند. اما شرایطی بوجود آمده که کسی که خلیفه پیامبر است، کسی که امامت بر مؤمنین از ناحیه غیب عالم برای او تحصیل شده، زمام اداره و امور مردم و کشور را هم در دست بگیرد؛ این یک فرصت بود. حالا مردم متحیر هستند! خواص جامعه از بدنه مردم متحیرتر هستند! یک بخشی ناهنجاری و شورش و اغتشاش در جامعه به علت رفتارهای بد بوجود آمده است، بعد جمع کردن این حاکمیت هم کار سختی است. امام(ع) فرمود که بیاید با من بیعت کنید، آن هم به صورت علنی و آشکارا، مانند زمان پیامبر اکرم(ص). وقتی که آمدند وجود مبارک امیرالمؤمنین علی(ع) خطبه بسیار مهم و شگفت‌انگیزی را ایراد فرمود. او بعد از حمد و ثنا فرمود که: «مردم شما همه‌تان بدانید آنچه را که می‌گویم تعهد می‌کنم، خودم ضامن انجام



آن هستیم» ببینید اول وقتی می‌گویید من ضامن آن هستم و من نسبت به آن متعهد هستم این ضمانت و تعهد دفعه‌تاً ایجاد نشده است، این ضمانت و تعهد به اعتبار تمام عمر زندگی مؤمنانه با تعالیم قرآن و وحی و پیامبر اکرم(ص) برای او حاصل شده است. یعنی من میزان هستم. و بعد آنچه را که تشخیص می‌دهم انجام می‌دهم. تشخیص و معیار و میزان تشخیص او چیست؟ قرآن و پیامبر اکرم(ص) است که خودش روشن می‌کند.

بعد می‌فرماید، یک دلالت می‌کند «إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبَرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ» می‌فرماید «اگر هر کسی که حوادث و عبرت‌های روزگاران را با چشم خودش دیده و پندهای آن را پذیرفته است...»، ببینید این دوران عبرت را بر نمی‌گرداند به تمام تاریخ و ژرفای عمق تاریخ، تمام دورانی که مردم زندگی بعد پیامبر را تجربه کردند. زندگی نه بعد از پیامبر، زندگی جدای از تعالیم پیامبر(ص)! چون اگر بگوییم زندگی بعد از پیامبر(ص) مفهوم قشنگی نباشد، زندگی جدای از تعالیم پیامبر را تجربه کردند. بعد می‌فرماید که «حَزَرَتُهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشَّبْهَاتِ» می‌فرماید اگر آن‌ها را دیدید تقوا و خویشن‌داری آدم‌ها را از سقوط در شبهات باز می‌دارد.

این‌جا دو مطلب داریم: یک؛ هر آنچه که در این دوران ۳۵ ساله در خاص و عام مردم اتفاق افتاده است؛ محصول بی‌تقوایی است، محصول خداناترسی است، محصول بی‌حیایی است، برای چه؟ برای اینکه اگر انسان تقوا داشته باشد و خودش را در محضر خدا بداند و از اراده الهی خودش را بیرون نکند آن موقع تن به هوای نفس نمی‌دهد. هوای نفسی که وقتی حکومت پیدا کرد و وقتی حاکمیت پیدا کرد، خودبه‌خود بدعت‌گذاری هم در آن می‌آید. وقتی محصول این‌ها می‌شود مردم دیگر



حق را نمی‌بینند. امام(ع) آشکارا بیان می‌کند که اگر آنچه که امروز شما را واداشته که بیایید دوروبر من حلقه بزنید، برای شما مایه عبرت نباشد، مایه عبرت نباشد یعنی چه؟ یعنی در شما روح تقوا ظهور پیدا نکند، اگر شما تقوا پیدا نکنید انتظارتان این است که من هم مثل سابق عمل بکنم! آن‌ها محصول بی‌تقوایی بود. شما بدانید که با علی، فقط بر اساس تقوا می‌توانید عمل کنید. بیعت شما، زندگی شما، همراهی شما، در هر طبقه‌ای که هستید اگر قرار است علی حاکم شما باشد بر مدار محور تقواست. چون غیر تقوا این فاجعه را به عمل آورده است و درست کرده است.

بعد می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ» آمدید اینجا، تقوا میزان و معیار محاسبه من در همه شؤونات خواهد بود. و این را هم شما بدانید که امروز و روزگاری که شما در آن قرار گرفته‌اید مثل روزگاری که خداوند متعال پیامبر شما را مبعوث به رسالت کرد. این جا خیلی شرایط عجیبی است. ببینید وجود مبارک امیرالمؤمنین(ع) بعد از ۲۳ سال، رسالت خود پیامبر(ص)، ۳۵ سال گذشته می‌شود چند سال؟ بعد از این مدت، حضرت امیر(ع) می‌فرماید شما در طول این ۳۵ سال، منهای ۲۳ سال پیامبر(ص)، به روز بعثت برگشتید نه روز رحلت پیامبر اکرم(ص)! دقت کنید. به روز بعثت برگشتید. یعنی چه؟ یعنی مردم تمامی جریان‌های جاهلیتی که انبیاء مبعوث بودند برای اینکه آن‌ها را اصلاح بکنند در شما زنده است. هر جای زندگی شما را، خاص و عام را ورق بزنیم نمادهای جاهلیت وجود دارد. بعد برای این هم سند داشت. برای این ادعا و این اظهار، که اگر کسی می‌گفت نه، شرایط مثل شرایط بعثت نیست. ما زندگی اسلامی داشتیم، رفتار اسلامی بوده است، فتوحات شده است، قلمروی اسلامی گسترش پیدا کرده است، آن موقع امیرالمؤمنین(ع) یک حرف اساسی محوری داشت. لذا حتی یک نفر در آنجا نبود که بگوید خیر یا علی!



شرایط این بوده است که یک مدیرتی بعد از پیامبر(ص) روا داشته شده و جامعه گشته آمده اینجا، و یک معایبی هم داشته که شما معایب آن را رفع کن! علی(ع) اینجا بحث معایب را طرح نمی‌کند بلکه می‌فرماید شرایط مثل شرایط بعثت است یعنی جاهلیت برگشته است. البته هیچ بتی در جایی آویزان نیست! در بنای کعبه، بت آویزان نیست! اما این بت‌هایی که در درون خانه کعبه بوده، قبل از اینکه برود در درون خانه کعبه در دل‌های مردم جا داشته است! در دل مردم بت‌پرستی رواج پیدا کرد بعد مظاهر آن را بردند و در بنای کعبه گذاشتند. اگر دل بت‌پرست نمی‌شد و رغبت به بت نداشت، طبیعتاً در خانه کعبه هم بت قرار نمی‌دادند. بت‌پرستی حالا شده خودپرستی، میزان‌هایی که آمده جابه‌جا شده است.

در خواص مردم نکاتی بگویم که ببینید جریانی که امام(ع) می‌فرماید برگشته به زمان بعثت این است: نظام ایلی و عشیره‌ای به طور کلی و اساسی در تمام شؤونات حکومت حاکمیت پیدا کرده است! همه آن‌هایی که در زمان پیامبر(ص) دور بودند این‌ها سر کار آمده بودند. مثلاً علی بن عَدی بن ربیع، شده والی مکه! این اسم‌هایی که می‌برم این‌ها شخصیت‌های شناسنامه‌داری هستند که در دوران پیامبر(ص) احترام نداشتند، یا بعدها در تبعیت از آن تربیتی که منفور پیامبر(ص) بود این‌ها رشد کردند و از تراز اول بنی‌امیه هم بودند که مأموریت براندازی داشتند. خودِ معاویه که بعد از برادرش یزید حاکم شام بود، برای اینکه قلمرو او گسترش پیدا کند ولایت حمص و قنصرین و جزیره بین‌النهرین و اولیا را ادغام کردند چند استان بزرگ را، تمام شامات را که در قلمرو روم شرقی بود و امپراطوری بیزانس در آنجا بود عین آن امپراطوری را احیاء کردند و بعد در اختیار معاویه قرار دادند! این‌ها بی‌حساب و کتاب نیست.



عبدالله بن سعد بن ابی سرح را که منفور پیامبر(ص) بوده است والی مصر کردند. ولید بن عُقبه را بردند والی کوفه کردند بعد وقتی عیب او در آن جریان نماز صبح مستانه خواندن لو می‌رود و افکار عمومی مردم جریحه‌دار می‌شود می‌آیند و سعید بن عاص را جایگزین او کردند! عبدالله بن عامر بن گریز که بعضی‌ها می‌گویند ۱۵ ساله بوده! از منصوبین خود حاکم وقت بوده، حاکم بصره می‌کنند و بعد ولایت عمان و بحرین را هم ضمیمه حکومت او می‌کنند و تمام عوایدی که دارد به او می‌دهند!

حالا از این طرف، شما ببینید شرایط زندگی خواص جامعه به کجا رسیده است؟ من چند مورد را عرض می‌کنم، مابقی آن را دلالت می‌دهم که اگر بزرگواران خواستند به مروج‌الذهب مسعودی مراجعه بکنند. ببینید تربیت دینی به اینجا رسیده است که وقتی زبیر از دنیا می‌رود ۵۰ هزار دینار طلا پول برای او می‌ماند، ۱۰۰۰ رأس اسب، ۱۰۰۰ بنده و کنیز! می‌دانید ۱۰۰۰ بنده و ۱۰۰۰ کنیز، این‌ها کسانی بودند که در حوزه دارایی‌های او تعریف می‌شدند! کار می‌کردند! فرصت شغلی داشتند! اینکه می‌گوییم هزار بنده نه اینکه هزارتا بنده را سلول‌های انفرادی درست کردند آنجا حبس‌شان کردند نه! این‌ها همه قلمرو داشتند، همه تحت اراده ایشان بودند، ۱۱ منزل در مدینه خاصه خودش بوده است، و وقتی از دنیا رفت ۴ همسری که از او مانده بود، بعد از کسر ثلث، به هر کدام از همسران، یک میلیون و دویست هزار دینار طلا رسیده است!

عبدالرحمن بن عوف، زمانی که مدینه آمده بود هیچ دارایی و درآمدی نداشت، زمانی که از دنیا رفت ۱۰۰ اسب را اسطبل اختصاصی او می‌بستند! هزار شتر، ده هزار گوسفند و یک چهارم از یک هشتمی که ارثیه‌ای همسرانش می‌شد ۸۴ هزار دینار



طلا می شد که به آن ها دادند! این ها از اموال منقول است.

زید بن ثابت که از صحابه پیامبر (ص) بود وقتی از دنیا رفت می خواستند دارایی او را در بین ورثه اش تقسیم کنند، آمدند طلا و نقره ای که در خزانه او وجود داشت با تبر خرد کردند و تقسیم کردند!

طلحه، بخش بزرگی از املاک عراق و شام را در اختیار خودش داشت و مرتب عایدی و درآمد آن را برایش می فرستادند. خود حاکم وقت که حکومت برای کشتن او بوجود مبارک علی (ع) تأویل شد اولین دارایی اش بعد از صورت جلسه ای که کردند برای ارثیه، ۳۵۰ هزار دینار طلا، و هزار هزار درهم نقره نقدی فقط در صندوق خانه او بود و صد هزار دینار طلا ملک برای او در نظر گرفتند، و اسب ها و شتران فراوانی که اینقدر از عدد و رقم خارج بوده که اهل تاریخ، عده های آن را ننوشته اند! ببینید این شرایط زندگی خواص جامعه از یک طرف، و از طرف دیگر همه آن هایی که محبوب پیامبر (ص) آواره دشت و بیابان و تبعید و این طرف و آن طرف بودند. امیر المؤمنین (ع) حالا آمده قرار گرفته است و می فرماید که راه، یک راه است و آن هم برگشتن به زمان پیامبر و آن هم زمان بعثت.

و دوم اینکه همه شما آزمون می شوید.

علی (ع) استراتژی اش را روشن کرد. برگشتن به راه پیامبر (ص). سیدالشهداء (ع) هم همین را داشت. وقتی فرمود: «أَسِيرَ بِسِيرِهِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٌّ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ» همین پیغام را می رساند. یعنی راه، برگشتن به آن راه است و هیچ راه دیگری نیست. اما ضربه اساسی را چه موقع امیر (ع) زد؟ فرمود: «وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَلَنَّ بُلْبُلَةً، وَ لَتُغْرَبَلَنَّ غَرْبَلَةً» گفت به آن کسی که پیامبر خدا را به حق مبعوث به رسالت کرد



غربال تان می کنم. الک می آورم همه تان درهم می آمیزم.

ببینید معلوم می شود اصلاً غربال گری در ساحت مدیریت دینی است. ببینید اصلاح وقتی که مطرح می شود یک وقت هایی نقطه مقابل افساد است. این نکته ظریفی است. یک وقت اصلاح نقطه مقابل افساد است. یک حاکمیت طاغوتی منهدم شده و رفته پی کارش، یک حاکمیت صالح می آید در آنجا قرار می گیرد. این ها پیام های مدیریتی امیرالمؤمنین (ع) است. اما همیشه این طوری نیست. یک وقت اصلاح اصلاح گری رسیدن از وضع موجود به وضع مطلوب است. یعنی الزاماً وضع موجود به معنای وضع بد نیست، وضع مفسد نیست، وضع خوب است اما اگر انسان به وضع موجود قانع باشد همان جا مرگ او می رسد.

لذا انسان آرمان دار، جمعیت های برنامه دار، حاکمیت های مقتدر و دولت های اساسی و تربیت یافته در ساحت دین، حتی در غیر ساحت دین هم این را عملیاتی کردند، همیشه یک وضع مطلوبی را برای خودشان تعریف می کنند. این تعریف یعنی چه؟ یعنی غربال گری. غربال گری یعنی چه؟ امیرالمؤمنین (ع) چکار می کند؟ این در روزگار خودش یک تقویم دارد و آن این است که در ادامه می فرماید مثل دیگی که وقتی موادش را می ریزند بهم می زنند زیر و رو می کنند که مواد جابه جا شود. اگر این رفتار بوجود آمده است یک بخش زیادش برای عوامل مفسد بوده است. او می گوید من برمی گردانم سر جای خودش، یکی اینکه غربال حکومت و دولت در منطق امیرالمؤمنین (ع)، می خواهد پیوسته در حال تکان خوردن باشد. برای چه؟ برای اینکه شایسته ها بیایند سر جا، برای اینکه آن هایی که توان شان محدود است نروند به جایی بچسبند که می خواهد یک توان بالاتر از آن ها بیاید و بعد برای گندن آن ها شرایطی طوری شود که این ها اگر بنا باشد برداشته شوند ایجاد مفسده بشود!